فّر فروردین

وحید دستگردی

چو فر فروردین آید پدیدار زمین سر سبز گردد آسمان وار برافروزد ز گل باد بهاری‏ بصحرا مجمر عود قماری‏ هوا را نافه‏وش مشکین شود ناف‏ به جام عیش دردی‏ها شود صاف‏ ز طرف کوهسار ابر بهاران‏ رسد دریا بدوش و قطره باران‏ نه گرد آلود باشد دامن باد نه گرد غم نشیند بر دل شاد صبا از سبزه موج‏انگیز گردد درخت از غنچه آتش خیز گردد زمین دوشیزه آبستن چو مریم‏ مسیحای صبا جان بخش از دم‏ به پیری چون جوانان کوه سنگین‏ مرقع پوشد از گلهای رنگین‏ به پای سرو و بید از سبزه یاره‏ بگوش گل ز ژاله گوشواره‏ گشاید گل کتاب آسمانی‏ کند آغاز بلبل زند خوانی‏ به دستان پروری حنجر گشاید به موزون گستری طبع آزماید کند بی‏زخمه و چنگ ارغنون ساز به گیتی شور اندازد ز شهناز وز آن شوق و شغب خیز طربناک‏ عروس غنچه پیراهن زند چاک